

حسین نواب

وزیر امور خارجه ایران در سال ۱۳۳۲

يك فصل از تاریخ ایران

روز ۱۴ مارس ۱۸۲۸ در روزنامه زنبور عسل شمال Severnaia ptchela در شهر سن-پترزبورگ این خبر مندرج بود:

دو ساعت سه بعد از ظهر امروز شلیک توپخانه قلعه Pierre-Et-Paul اهالی پایتخت را از انعقاد صلح با ایران مستحضر خواهد داشت. این خبر بضمیمه اصل قرارداد همین امروز توسط مشاور هیئت گریبایدف Griboïedov مستقیماً از ستاد فرماندهی قشون روس در ایران رسیده است. در ساعت سه همه دست پاچه بودند. از مدت‌ها پیش صدای توپ‌های قلعه Pierre-Et-Paul بمنزله روزنامه رسمی شهر سن‌پترزبورگ شده بود. هر روز ظهر و در مواقع طغیان رودخانه مردم را بان وسیله خبر میکردند.

در یک لحظه در شهر همه افتاد طنین توپ‌ها در اطاق‌ها و ادارات و لوله راه انداخته بود. تعجب اولیه که گذشت مردمان بزرگ مرتباً بساعتشان نگاه میکردند. بچه‌ها ادای سر بازان را در می‌آوردند. عادت عمومی شده بود که به محض اینکه صدای توپ طغیان رودخانه را خبر میداد مستخدمین ادارات سر ساعتشان میرفتند و عقر بک آنرا تغییر میدادند.

اما صدای توپ‌ها در آن روز يك معنای دیگر میداد این يك شلیک نظامی بود. دو یست و یک تیر توپ که دو ساعت باید طول بکشد از قلعه Pierre-Et-Paul آنجائی که امپراطوران مرده آرمیده بودند و شورشیان زنده پوسیده معمولاً نشانه از يك شورش بود. اگر چه در آن روز خبر از يك فتح بزرگ میداد. معذالک همه چیز فوق‌العاده ساده و حتی خسته کننده بود.

مشاور هیئت شب پیش را در سن پترزبورگ در هتل Demuth گذرانیده بود در آنجا سه اطاق مرتبط باهم دیگر اجاره کرده در یکی از آنها روی تخت خواب دراز کشیده و تا صبح جز یکبار که صدای هیاهو در راهرو او را بیدار کرده راحت خوابیده بود در ساعت ده مشغول ریش تراشیدن شد. ساعت دوازده که رسید ریش تراشیده لباس او نیفورم پوشیده باد کرده سوار اسب خودش چهارنعل بسمت وزارت خارجه میرفت.

زعمای وزارت امور خارجه آن روز را کاملاً سر حال بودند. شب پیش بکلیسارفته بشکرانه این فتح دعا کرده بودند. و حالا همه دسته جمعی برای مراسم آن روز در طالار بزرگ جمع شده بودند. گریبایدف با يك يك حاضرین دست داد از تمام دست‌هایی که فشار میداد یکی بادیگری شبیه نبود اما همه نگاه‌ها مثل این بود که میخواستند باو بفهمانند که آن روز را برای مراسم بزرگی باید آماده باشد. در آخر آن اطاق که او با قدم‌های آهسته آنرا پیموده بود مثل این

بود که تله کار گذاشته باشند زیرا همه چشم‌ها متوجه آنجا بود معذالك تله در کار نبود و راهی که باطابق نسلرد میرفت کاملاً باز بود. نسلرد در آخر اطاق ایستاده بود.

Karl - Robert - Von Nesselrode وزیر امور خارجه آلمانی یهودی روسیه قدی کوتاه و چهره تیره داشت و در آن تاریخ چهل و هشت سال عمر داشت و دوازده سال بود که سیاست خارجی روسیه کاملاً در دست او بود. (چهل سال تمام از ۱۸۱۶ تا ۱۸۵۶ دوره سلطنت الکساندر اول و نیکلای اول وزیر خارجه روسیه بود).

در حالیکه رؤسای وزارت امور خارجه بدون جزئی حرکتی ایستاده بودند گریبایدف يك قدم جلو گذاشت و مثل يك ورزشکار شانه‌ها را محکم نگاه داشت و سر را تکان داد و گفت عالیجناب افتخار دارم که احترامات خود را تقدیم بدارم. نسلرد پیش آمد و بيگ دست بند زنانه کف دست گریبایدف گذاشت. دو مرتبه تمارفات شروع شد عالیجناب مفتخرأ از طرف جناب فرمانده کل عهدنامه ترکمان‌چای را تقدیم میدارم. دست بند سفید روی عهدنامه ترکمان‌چای که خیلی قطور بود و صفحات آن بالاك قرمز مهر ولاك شده بود. برق میزد.

سرجو گندمی حرکت کرد دماغ یهودی جنیید و لب‌های آلمانی این کلمات را بزبان فرانسه ادا کرد.

من بشما آقای مشاور هیئت تبریک میگویم و همچنین بشما آقایان برای عهدنامه صلح باین خوبی که توفیق با انعقاد آن پیدا شده است. نسلرد روسی صحبت نمی‌کرد.

بعد روی پاشنه پایهای خودش چرخید و در ب دفتر خودش را بروی گریبایدف باز کرد. از رؤسای وزارت امور خارجه که حضور داشتند تنها Rhodophinikinf شل رئیس اداره آسیا که یونانی الاصل بود وارد دفتر وزیر شد. دفتر وزیر امور خارجه با تابلوهای اساتید از امپراطور روسیه که در قابهای بسیار زیبا گذاشته شده بودند تزیین شده بود میز تحریر و قفسه‌ها کاملاً خالی بود. نگاه تازه وارد به يك کتاب يك پرونده و حتی يك صفحه کاغذ نمی‌افتاد. آنجا نسلرد پشت میز کار خود قرار گرفت و صندلی مقابل را به گریبایدف تعارف کرد. بعد گفت قبل از اینکه پیش امپراطور برویم من در این مقام میخواهم تشکرات عمیق خود را برای لیاقت و کاردانی که شما در این قضیه از خود نشان داده‌اید ابراز بدارم. شرایط صلحی که بدست آمده و در این قرارداد مندرج است آنقدر به نفع ماست که در وهله اول حصول آن حتی قابل تصور هم نبود.

نسلرد این جملات را در حالیکه چشم‌های خودش را درست روی صورت گریبایدف دوخته بود و تبسم مطبوعی بر چهره داشت ادا کرد. گریبایدف به عکس قیافه جدی بخود گرفته بود. مثل اینکه دیگر صحبت وزیر مشاور هیئت نبود دو نفر در مقابل هم قرار گرفته بودند که هر کدام میخواستند اطلاعات خود را بر رخ طرف مقابل بکشند.

نسلرد میخواست بگوید عاقبت اندیش تر است. بعد گفت این يك عهدنامه عالی است و امضاء آن برای ما موجب افتخار است. این جمله را با يك آهی گفت. حوادث بعدی هر چه باشد از قدر و قیمت و اهمیت آن نمی‌کاهد و با این جهت قابل توجه نیستند. اما شما فکر نمی‌کنید گریبایدف عزیز که از طرف دیگر... و جمله خودش را ناتمام گذاشت. کاملاً معلوم بود که مایل نیست جمله خودش را تمام بکند.

گریبایدف به سخن آمد و گفت حضرت اشرف به نظر من رودخانه ارس تا بدی بلوک مرزهای طبیعی کشور روسیه را تعیین میکنند و از این بعد حدود دو کشور نه تنها تحت حمایت سیاست مدبرانه شما واقع می‌باشد بلکه رودخانه و کوه‌های بلند هم آنرا حفاظت مینمایند.
بله ... بله ...

رنگه نسلرد ناگهان تغییر کرد دیگر صلیب خودش را که در گردن داشت حرکت نمیداد و سکوت بعد از این از طرف او بود. گریبایدف گفت از طرف دیگر و همین‌جا توقف کرد مثل اینکه جمله‌اش تمام شده است.

نسلرد مثل اینکه جمله طرف را میخواهد تمام بکند. آیا مامیتوانیم مطمئن باشیم که این عهدنامه مشعشع نقطه به نقطه بموقع اجرا گذارده خواهد شد در صورتیکه این‌را بحساب بیاوریم که: و دست‌بند خودش را در هوا حرکت داد
این‌ژست معنی میداد جنگ با عثمانی ...

گریبایدف گفت امیدوارم جنگ با ترکیه بزودی تمام خواهد شد. نسلرد نگاهی از روی ناامیدی کرد.

Rhodophinkine که میخواست طرفین را از بن‌بست بیرون بیاورد در اینجا در میان صحبت دویده گفت چه حل‌وای خوبی در ایران می‌پزند عجب قورمه‌ای. بعد دست خودش را روی شانه گریبایدف گذاشت که مواظب صحبت‌های خودش باشد.

نسلرد گفت من هم همین‌طور مثل شما آرزو دارم که جنگ طولانی نشود. شما بلاشک میدانید که امپراطور عظیم‌الشان ما شخصاً هم‌ها شده‌اند که با عده معدودی از دوستان بمحض اینکه جنگ رسماً اعلان بشود در صحنه کارزار حاضر باشند چون جنگ عملاً شروع شده اما رسماً اعلان نشده است.

گریبایدف که از دسته دوستان اطلاعی نداشت ابروان را بالا انداخت.

چیزی که نمیتوانستند صریحاً بزبان بیاورند این بود آنقدر که قیلاً آرزو داشتند آتش جنگ با ایران را تا بتوانند مشتعل نگاه دارند همان‌قدر در حال حاضر مایل بودند که از جنگ با ترکیه جلوگیری نمایند.

شکست ایران و متعاقب آن جنگ با ترکیه باعث شده بود که در اروپا هیچکدام از دول بزرگ نسبت بمقاصد روسیه نظر مساعد نداشتند. رفیق دیرین نسلرد Le Comte De la Ferronays سفیر کبیر فرانسه که اخیراً به پاریس فراخوانده شده بود هر هفته باو مینوشت که در پاریس از عدم موازنه قوای اروپائی با روسیه ناراضی شده‌اند و او در این خصوص با سفیر جدید باید تفاهم حاصل نماید که اول حرفش این خواهد بود صلح صلح بهر قیمتی که باشد در موقع اولین پیشرفت یا اولین شکست. Prince De Lieven سفیر کبیر روسیه در لندن باو نوشته بود که جرأت نمی‌کند خود را در خارج نشان بدهد دوک دوو لینگستن از پذیرفتن او خودداری میکند فقط شکست روسیه در یکجا ممکن است از شدت او بکاهد. دروین Lord Aberdeen سفیر کبیر انگلیس شروع کرده بود حسن تفاهم عجیبی نسبت به مترنخ نشان بدهد پس در اینجا هم شکاف عمیقی بین نظریات سن پترزبورغ و وین پیدا شده بود.

نسلرد جنگ را جز هیاهویی که در نتیجه عدم تفاهم پیش میآید چیزی نمیدانست او با سقوط وزرا جنگ را پیش خود اینطور محسوم کرده بود و حالاً خود او وزیر بود در اینجا بود که دستبند خود را باغور و مخصوصی حرکت میداد .

در حالتیکه این افکار در مخیله نسلرد دور میزد مایل بود که این نماینده عجیب را هم تا اندازه ای از غرور خود پائین بیاورد و ضمناً بفهمد چه جور آدمی است اما بجای اینها بنظرش آمد که خودش را از عهد نامه ناراضی نشان داده است . این جوان هم بنظر میآید از آن با هوش تر است که فکر میکرد و در هر حال قوم و خویش پاسکویچ است

پس روی خودش را به مشاوری هیئت کرد و با تبسمی گفت: آقای گریبایدف مادومر تبه راجع باین مطالب صحبت خواهیم کرد عجله امپراطور منتظر ماست .

گردیلماتیک را در کالسکه راحتی که داخل آن باطلس قلاب دوزی شده بود جا داده بودند . نسلرد گریبایدف را پهلوی خود نشاندند . نسلرد دیگر آن تبسم معمولی یکساعت قبل را در چهره نداشت و خیلی گرفته بنظر میرسید چهره در هم رفته رنگ و روتیره بدون کوچکترین علامتی . لباس غربی که بتن داشت بی شایسته بلباس مسخره ها نبود . او اینفورم اوزمخمل سبز که یخه و سردست های آن قرمز بودند دوخته شده بود روی یخه و سردست ها و دهانه های جیب باطلا زر دوزی شده بود . یک شبکه مفتولی این لباس را با دگمه های طلائی منقوش به پرنده دوسر (علامت امپراطوری روسیه) در روی سینه می بست پری هم کلاه اوراز بنت میداد . او در لباس درباری بود . با اینکه همه چیز قبل از مرتب شده بود معذالک هر دوی آنها از اینکه به قلمرو و قدرت مطلقه پامیکداشتند که در آنجا حتی رنگ استر لباس و شکل سلمانی سر قبلا معین شده بود دلوا پس بودند . نسلرد با اضطراب گریبایدف را از نظر گذرانید بخاطر میآورد که یک فرمان امپراطوری سبیل داشتن را فقط برای نظامیها تجویز کرده بود و ریش داشتن را برای یهودیها . مشاوری هیئت قطعاً از فرامین خبر داشت که سبیل خود را کاملاً تراشیده بود و زلف خود را مطابق معمول آراسته . آنها را در مقابل درب بزرگ توقف ندادند بلکه در مقابل درب فرعی آوردند . قراول دیده بان محل توقف را معین کرد و صاحب منصب گارد ادای احترام نمود .

بمحض اینکه نسلرد و در عقب او گریبایدف از کالسکه پیاده شدند آدم تنومندی که عنوان او آجودان درباری بود و دوپوش شتر مرغ یکی سیاه و یکی سفید در روی کلاه خود داشت بجلو آمده آهسته آنها را بسمت پله کانه ها هدایت کرد . در مدخل عمارت سلطنتی آجودان توقف کرد خم شد و مجال داد که میهمانها آهسته عبور کنند بعد سه سه بترتیب آنها را بصف آورد . رنگ گریبایدف مثل یک لیموزرد شده بود .

در اینجا معاون تشریفات ضمیمه آجودان گردید و هر دوی آنها در مقابل دسته قشونی که برای این منظور آمده بودند حرکت میکردند سان که تمام شد رئیس تشریفات ضمیمه این عده گردید و در اطاق دیگر رئیس کل تشریفات ملحق بآنها شد و همچنین از هر اطاق که عبور میکردند یکی از صاحب منصبان درباری می آمد و ضمیمه مستقبلین میکردید . سکوت مطلق همه جا حکم فرماست بقدری حرکات این دسته موزون بود مثل اینکه در دیوار هم با آنها هم آهنگی میکنند هر صاحب منصب جدیدی که به این دسته ملحق میگردد رنگ گریبایدف بیشتر میپرسد

تا اینکه بمدخل طالار پذیرائی رسیدند و در آنجا رئیس کل تشریفات حسب القاعده عقب رفت و رئیس کل دربار و وزیر دربار بجلو آمدند.

نسلرد که عادت باین تشریفات داشت با کمال رضایت مواظب جریان بود چهره اش حالا گل انداخته بود چون دید که باتشریفات افتخار آمیز فوق العاده بحضور پذیرفته شده است. و باین ترتیب بحضور امپراطور رسیدند. قدرت مطلقه یخه آهارداری زده بود که تمام گردن اورا میگرفت کلاه گبسی بسر داشت که ریختگی موی قبل از موقع را میپوشانید شلواری از پوست سفید پیا کرده بود. رنگ چهره اش ارغوانی بود. چیزی گفت و از زنج خندید دست نسلرد را گرفت و سرعت با سر و چشمانش بسمت وزیر دربار چرخید. پیرمرد تعظیمی کرد و در محل خود ثابت باقیماند. گریبایدف پیش خود فکر میکرد چه اتفاق خواهد افتاد تا اینکه اولین صدای توپ را شنید مکانیزم این کار را این طور ترتیب داده بودند که به محض اینکه از طرف امپراطور بوزیر دربار اشاره شود توپ های قلعه Pierre - Et - Paul بصدادربایند اشاره که قرارداد شده بود بعمل آمده بود اما توپ ها کمی تأخیر داشتند. باینجهت ناراضماندی پیش آمده بود. نیکلای اول در حالی که نوار لباس نسلرد را گرفته بود با او حرف میزد بعد بسمت گریبایدف متوجه شده سؤال کرد احوال فرمانده من چطور است (در موقعی که امپراطور ولیعهد بود زیر فرمان پاسکوویچ خدمت کرده بود و از آن موقع اورا فرمانده یا پدر فرمانده خطاب میکرد) بعد گفت خیال میکنم شما را سه سال قبل در نزد او دیده ام گریبایدف گفت اعلیحضرت حافظه عالی دارند. توپ ها مثل ساعت پشت سر هم صدا میکنند. آقایان تبریک میگویم.

گریبایدف قبلا میدانست بچه چیز تبریک میگویند. پاسکوویچ باو نشان St Anne از درجه دوم وعده کرده بود اما قدری مضطرب بود نکند پاسکوویچ چهار هزاره مناتی طلا را که خودش تقاضا کرده بود فراموش کرده باشد.

نسلرد که فکرافتخارات خود رامیکرد صورتش گل انداخته بود بتدریج بزرگ میشد بلند میشد این دیگر کارل نسلرد یک لحظه پیش نبود بلکه بمقام نیابت صدراعظم امپراطوری ارتقاء یافته بود. پاسکوویچ کنت شده بود. نسلرد نایب صدراعظم گریبایدف علاوه بر نشان ده مناتی های خودش را دریافت کرده بود همان روزمدال نقره ضرب کردند که در یک سمتش نوشته شده بود جنگ ایران، و در طرف دیگرش ۱۸۲۶ - ۱۸۲۸.

وقتی نسلرد بخودش آمده همه بسمت کلیسای کوچک قصر رو آورده بودند صدای ناقوس کلیسا حالا ضمیمه صدای توپ ها شده بود. در کلیسای قصر که مثل کاج نوگل آنها تزیین کرده بودند امپراطور گزارش گریبایدف را استماع کرد بعد بنوبه خودش زانو زد، دعا کرد و خندید.

